

بررسی کنایات شاهنامه در بخش تاریخی

دکتر هادی خدیور، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
ملوک شفیعی اقدم، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد همدان

چکیده

شاهنامه یکی از شاهکارهای معدود ادبیات جهان به شمار می‌رود که با توجه به محتوای غنی آن از یک سو واهمیت آن برای زبان فارسی از سوی دیگر، و این که شاهنامه کهن‌ترین اثری است که به طور کامل به دست ما رسیده، تأثیر آن در سراسر ادب فارسی مشهود است. در این اثر عظیم، فردوسی برای بیان افکار و اندیشه‌هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه می‌یابد. او از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان و قوی‌ترین راه القای معانی است در مقایسه با دیگر صور خیال بیشترین بهره را می‌گیرد. این مقاله، پژوهشی است در مورد جمع‌آوری و تنظیم کنایه‌های موجود در بخش تاریخی شاهنامه که همراه شاهد مثال ارائه شده است. حاصل این پژوهش از این قرار است که بیشتر کنایات استخراج شده‌ی بخش مذکور از نوع کنایه‌ی فعلی از گونه‌ی ایما می‌باشد که بسیاری از کنایات به کار رفته در آن در زندگی امروز کاربرد دارند و برخی از آن‌ها مخصوص شاهنامه است که در دیگر آثار منظوم و منثور حماسی می‌تواند کاربرد داشته باشد.

کلید واژه‌ها

کنایه، فردوسی، شاهنامه‌ی فردوسی، صور خیال

مقدمه

زبان و ادبیات جلوه گاه اندیشه، آرمان، فرهنگ و تجارب یک جامعه است. انسان‌ها در گذر زمان از زبان برای انتقال پیام‌ها، عواطف و اندیشه‌های خویش بهره جسته‌اند و از ادبیات که زبان برتر است به عنوان ابزاری در انتقال بهتر، بایسته تر و مؤثرتر اندیشه‌ی خود استفاده کرده‌اند. ادبیات در تلطیف احساسات، پرورش ذوق و ماندگار کردن ارزش‌ها سهمی بزرگ و عمده بر دوش داشته است. به همین دلیل هر اندیشه‌ی که در قالب مناسب خویش ریخته شود پایا و مانا خواهد بود.

بنابراین "سخنور زبان را چونان مایه‌ی آفرینش هنری به کار می‌گیرد؛ اما تنها بدان بسنده نمی‌کند که اندیشه‌ی خویش را به شنوندگان و خوانندگانش برساند، اگر چنین کند هنرمند و سخنوری به گوهر و توانا نیست. او اندیشه‌ی خویش را به یاری انگیزه می‌پرورد. اندیشه آن گاه که با انگیزه درآمیخت، پیام هنری را در ادب پدید می‌آورد؛ اندیشه برای سر، انگیزه برای دل." (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۹)

شعر نیز یک زبان است لیکن زبانی که از حدود نثر گذشته و به زبان مستقلی دست پیدا می‌کند به عبارت دیگر شعر ساخت عمیق زبان است و شاعر می‌کوشد تا با شکستن بنیان دستور و آمیختن شکل و محتوا، شعر را از سطح به عمق هدایت نماید. دکتر شفیع کدکنی می‌گوید: «هیچ تجربه‌ی ای از تجربه‌های انسان که می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی‌تأثیر و تصرف خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه‌ی هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر، رنگ پذیرفته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۷)

و آنچه در شعر و با توسعی بیشتر، آنچه در حوزه‌ی ادب، به عنوان عامل بیانی مطرح است و در نظر قدما، ماده‌ی اصلی مباحث علم بیان را تشکیل می‌داده است، عنصر خیال یا شیوه‌ی تصرّف گوینده در ادای معانی است؛ و اهل ادب، به میزان استعداد و توانایی خود در خلق و آفرینش، از صورت‌های گوناگون خیال و شیوه‌ی ادای معانی به طریق غیر مستقیم استفاده

از خود تأثیر نکرده است بلکه بر ادبیات توده نیز اثرگذار بوده است. آن گونه که دکتر ذبیح الله صفا در این باره می‌گوید: «اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتر از آن است که در باب آن به بحث و تحقیقی حاجت باشد، این آیت فصاحت و بلاغت و قرآن عجم و آیین‌های تمام نمای معرفت و دانش، حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و بلندترین و عالی‌ترین و زیباترین و شیواترین سخنان فارسی است.» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۱۵) زیرا شاهنامه به اعتبار آن که یکی از شاهکارهای معدود ادبیات جهان است، چه از نظر محتوا و معانی و چه از نظر زبان و بیان، یکی از مهمترین ارکان دوام و انتشار زبان ملی ما بوده و هست. ارزش این شاهکار ادبی برای ما مهم و درخور آن است که وقت و همت و نیروی ذهنی محققان درباره‌ی آن صرف شود.

و اما قبل از پرداختن به بحث کنایه لازم است مطالبی درباره‌ی ضرورت و سابقه‌ی فرهنگ نویسی آورده شود.

زبان فارسی که استوارترین ارکان ملیت ایرانیان است، از جهت کثرت نوشته‌های مثنوی و منظوم درمواضع مختلف، یکی از پرمایه‌ترین زبان‌های جهان به شمار می‌رود. در مدتی قریب به ده قرن گویندگان و نثرنویسان بزرگ این زبان را به مقامی رسانیده‌اند که می‌تواند دقیق‌ترین معانی و لطیف‌ترین احساسات و عمیق‌ترین افکار را به فصیح‌ترین وجه تعبیر و به بدیع‌ترین صورت و قالب بیان کند. در طی این قرون زبان فارسی دری به تدریج وسعت یافت، و در نظم و نثر لغات و ترکیبات بسیار از زبان‌های فرعی و نیز از السنه‌ی بیگانه در آن راه یافت؛ و برای بیان معانی و افکار، تعبیرات متنوع و مختلف در آن ابداع شد، و به تدریج هر چند مدت بر آن می‌گذشت؛ بر ثروت و غنای زبان فارسی افزوده گشت، تا امروز که پس از ده یازده قرن تحول و کمال چنین میراثی پربها به دست ایرانیان رسیده است. وظیفه‌ی ایرانیان است که این میراث ارجمند را با کمال امانت به اخلاف خود بسپارند و این مقصود آن گاه حاصل می‌آید که در لغت فارسی آثاری جامع تألیف شود. (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۹۷)

در این راستا فرهنگ‌نامه‌ها در ادبیات همواره یکی از ابزارهایی بوده‌اند که انسان را به شناخت بسیاری از ناشناخته‌ها یاری کرده‌اند. فرهنگ‌نامه‌ها زیرشاخه‌ی علم زبان‌شناسی به شمار می‌آیند و از آن‌ها می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین منابع ادبی نام برد و کنار نهادن فرهنگ‌نامه‌هایی که از اواسط سده‌ی پنجم هجری تاکنون نگاشته شده‌اند از پیکره ادبیات، یعنی گم‌کردن کلیدهایی که بسیاری از قفل‌ها را برای همیشه بسته نگاه می‌دارد. از این رو نگاهی می‌اندازیم به تاریخ فرهنگ‌نویسی ایران از آغاز تا اکنون.

سابقه‌ی فرهنگ‌نویسی در ایران

ایرانیان به مناسبت آن که زبان فارسی زبان مادری آنان است، خود را از لغت‌نامه‌ی فارسی بی‌نیاز می‌دانستند، از این رو کمتر به تألیف فرهنگ‌زبان خویش توجه کرده‌اند، چنان که عرب هم خود را به تدوین قاموس عربی محتاج نمی‌دید، و چون زبان عربی زبان دینی ایرانیان شد، آنان به تألیف قاموس‌های عربی پرداختند.

در نتیجه‌ی عدم توجه ایرانیان به تألیف لغت‌نامه‌ی فارسی دانشمندان ملل مجاور مانند هندوستان و ترکیه، که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود احتیاج به تدوین فرهنگ فارسی را احساس کردند و به تألیف لغت‌نامه‌ها همّت گماشتند. اما چون اهل زبان نبودند ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است. (همان: ۴۱)

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به دست ایرانیان است، زبان کنونی ما که در دوره‌ی اسلامی همیشه آن را زبان دری نامیده‌اند و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، و از دوره‌ی ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند، همه به زبان پهلوی و آن‌ها که در مشرق بوده‌اند به زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دوره‌ی اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی در زبان دری پیدا شده و در دوره‌ی صفاریان و به مراتب بیشتر از آن در

دوره‌ی سامانیان این زبان، ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که فارسی دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتاب‌هایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد، و این مقدمه‌ی فرهنگ نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.

تا اوایل قرن یازدهم کتابی در لغت فارسی به دست فرهنگ نویسان ایران و هندوستان بوده است که پیداست کتاب کوچکی بوده و فرهنگ نویسان نام آن را «رساله‌ی ابوحفص سغدی» یا «فرهنگ ابوحفص سغدی» آورده‌اند. در هر صورت چنان می‌نماید که فرهنگ نویسی برای زبان دری تنها در قرن پنجم معمول شده و این زمانی است که زبان دری خرده خرده در نواحی دیگر ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار می‌یافته است.

قدیم‌ترین کتابی که در این زمینه هست «لغت نامه» تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی الطوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است. ظاهراً پس از تألیف لغت نامه‌ی اسدی تا مدت‌های مدید در ایران دیگر کتابی نظیر آن تألیف نکرده‌اند و همین کتاب مرجع همه بوده است. گویا پس از فرهنگ اسدی تنها در قرن نهم در هندوستان بار دیگر بدین کار دست زده‌اند و آن هم بدین جهت بوده است که در قرن نهم هر روز بر عده‌ی سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده می‌شد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش به یاد گرفتن زبان فارسی که زبان همه‌ی این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند می‌شدند یکی از نخستین کتاب‌های لغت که در هند تألیف شده «ادات الفضلا» تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی است ملقب به هاروال که در ۸۲۲ به پایان رسیده و پس از آن شرف نامه‌ی احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام الدین فاروقی است که در ۸۷۸ خاتمه یافته است. پس از آن عده‌ی بسیار از این گونه کتاب‌های لغت در هندوستان تألیف کرده‌اند و دامنه‌ی این کار هنوز ادامه دارد. در ایران گویا پس از این که قرن‌ها دنباله‌ی این کار را رها کرده‌اند تنها

در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم و آن هم به تقلید از دانشمندان هند باز کتاب‌هایی در لغت فارسی تألیف کرده اند. (همان: ۱۸۰-۱۷۸)

اما ما در این جا به ناچار، برپایه‌ی شواهد تاریخی، فقط برخی از فرهنگ‌های مشهور را نام

می‌بریم:

فرهنگ سغدی، فرهنگ ارموی،

فرهنگ اسدی توسی (لغت فرس)،

صحاح الفرس،

ادات الفضلا، فرهنگ ابراهیمی، فرهنگ میرزا ابراهیم،

فرهنگ معیار جمالی، جهانگیری، مجمع الفرس،

برهان قاطع، فرهنگ رشیدی،

فرهنگ انجمن آراء، برهان جامع، آندراج،

فرهنگ ناظم الاطبا نفیسی، فرهنگ نظام،

لغت نامه‌ی دهخدا و عمید تا صدری افشار و انوری،

هم چنین از هنگامی که روابط تجاری و سیاسی میان ایران و اروپا ایجاد شد برای مردم

اروپا لازم آمد که زبان فارسی را فرا بگیرند و بالطبع ناچار از آن بودند که به دو رشته‌ی علمی

توجه خاص داشته باشند: یکی دستور زبان و دیگری لغت.

یکی از مهم‌ترین تحقیقاتی که اروپاییان در باب فرهنگ‌های فارسی و سابقه‌ی فرهنگ

نویسی در ایران و هند کرده‌اند مقاله ایست به قلم بلاخن. او در این مقاله‌ی قابل توجه هفتاد

و دو صفحه‌ای شصت و پنج فرهنگ را که برای زبان فارسی تهیه شده بوده است به اختصار

می‌شناساند. (همان: ۳۷۳)

حال با توجه به مبحث مقاله‌ی حاضر می‌توان اذعان داشت که بی تردید چهره‌های

درخشانی که در ادبیات کشور ما ظهور کرده‌اند هر کدام به سهم خود به تکامل و جامعیت زبان

فارسی کمک‌های شایانی کرده و مهر جاودانگی بر صحیفه‌ی زبان فارسی زده‌اند و تلاش‌های درخوری برای ثبت و معرفی این بخش از عناصر زبان فارسی صورت گرفته است که هر کدام واجد ارزش‌های خاصی است. شاهنامه‌ی فردوسی نیز به عنوان یکی از بزرگترین منابع و مأخذ برای تمام پژوهشگران ادب فارسی دارای تعبیر کنایی فراوانی است که دریافت معانی آنها می‌تواند پاره‌ای از مشکلات را حل نماید. چرا که خواننده برای دریافت معانی ترکیبات و تعبیر کنایی متون کهن فارسی ناچار از رجوع به فرهنگ هاست تا گره کار را به نحوی بگشاید. تاکنون در بررسی تصویری شاهنامه «بحث کنایه» در زبان فارسی آثار ارزشمندی تألیف شده است که از جمله می‌توان به «فرهنگ کنایات سخن» حسن انوری که به سال ۱۳۸۳ به چاپ رسیده اشاره نمود. این فرهنگ در دو جلد کنایات مختلف را از آثار چند تن از شاعران و نویسندگان از جمله شاهنامه‌ی فردوسی استخراج کرده و آن را به ترتیب الفبایی ترتیب داده است. علاوه بر این کتاب، پوراندهخت برومند در سال ۱۳۸۰ به طریق الفبایی برخی از ترکیب‌ها و عبارات‌های کنایی، استعاری، مجازی، اغراق و... را با قید مثال‌هایی از شاهنامه در کتابی به نام «فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه‌ی فردوسی» فراهم آورده است.

اثر دیگر، کتاب «نامه‌ی باستان» میر جلال الدین کزازی است که در سال ۱۳۸۶ مؤلف در کتاب ۹ جلدی به شرح ابیات شاهنامه پرداخته و برخی از لغات، اصطلاحات، نام‌ها و جاهای شاهنامه و ترکیبات کنایی و استعاری و... را شرح داده است.

در کتاب دیگری به نام «واژه‌نامه‌ی شاهنامه»، پرویز اتابکی به سال ۱۳۸۶ به شرح برخی لغات، نام‌ها و جاهای و اصطلاحات شاهنامه پرداخته است و در ضمن آنها تعدادی از کنایات شاهنامه را نیز مشخص نموده است.

آثار بسیار دیگری در این مورد به تألیف رسیده است که ناگزیر برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از معرفی آنها پرهیز می‌گردد.

در مقاله‌ی حاضر به کنایات موجود در بخش تاریخی شاهنامه به هدف شناسایی کنایات به

ایراد معنی، همین «کنایه» است، همان گونه که مجاز، تشبیه و استعاره، راه‌های دیگر بیان اندیشه و انتقال معنی به ذهن دیگرانند. شیوه‌ی غیر مستقیم بیان (کنایه) به قول دکتر شفیعی کدکنی، یکی از صور خیال است که در ادب و شعر هر زبانی وجود دارد و از دیرباز ادیبان و شاعران به آن توجه داشته‌اند. ایشان از قول «مالارمه» می‌گویند: «اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده ایم زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده‌ی خیال دارد بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست و جوست به صورت ناچیزی در می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۳۹)

علت دیگر این است که گاهی بی‌پرده سخن گفتن خطر و دشواری دارد و گوینده به کلام خود رنگی از ابهام و ابهام می‌زند تا خود را از ورطه‌ی اتهام و خطر برهاند. یا بسیاری از الفاظ به خاطر رعایت آداب اجتماعی و احتراز از هرگونه ناخوشایندی در گفتار کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و غالباً از آن‌ها با الفاظ و عبارات وصفی کنایه آمیز یاد می‌شود. این گونه الفاظ و واژگان را الفاظ حرام می‌نامند. و نیز آگاهی دادن مخاطب بر عظمت ملزوم کنایه، امتحان کردن هوش و استعداد مخاطب، به کار گرفتن واژه‌ای زیباتر از آنچه منظور ماست، مبالغه، اختصار و آگاهی دادن از سرنوشت کسی، از عواملی است که سبب می‌شود از ذکر صریح در سخن پرهیز شود. به همین سبب است که گویندگان و نویسندگان از بیان بسیاری مضامین که گوش از شنیدن آن‌ها انکار دارد و ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد، دوری می‌کنند و به ترفندی شاعرانه روی می‌آورند که تأثیر سخن را دو چندان می‌کند. یکی از این ترفندهای شاعرانه، در قلمرو بیان، کنایه است.

کنایه و انواع آن

کنایه در اصطلاح علوم بلاغی عبارتست از کاربرد کلمه یا کلام در جایی که کلام علاوه بر معنای غیر حقیقی، اطلاقی بر معنای حقیقی نیز راست می‌آید. مثلاً؛ وقتی کسی در بحث با

و ایما آن کنایه ای است که وسایط اندک و مقصود آشکار باشد. مثل: «رخت بر بستن» و «سپهر افکندن» که کنایه از «سفر کردن و رفتن» و «تسلیم شدن» است. ایما در زبان امروز هم کار برد دارد و به طور کلی رایج‌ترین نوع کنایه است. (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۹-۹۶)

کنایه و انواع آن

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان گفت که «شاهنامه از نظر تنوع حوزه‌ی تصویر، در میان دفاتر شعر فارسی، یکی از شاهکارهای خیال شاعرانه‌ی سرایندگان زبان پارسی است و صورخیال فردوسی محدود در شکل‌های رایج تصویر، که استعاره و تشبیه است، نیست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۴۸) بلکه فردوسی برای بیان افکار و اندیشه هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه می‌یابد. و در این میان از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان در گفتار عامه‌ی مردم و امثال و حکم رایج در زبان و قوی‌ترین راه القای معانی است بهره می‌گیرد و در آن بیش از دیگر تصاویر به کنایه می‌پردازد هر چند تصاویر خیالی دیگر نیز از نظرش دور نمی‌ماند. اینک در بازکاوی گونه‌های کنایه در شاهنامه به مواردی از این کنایه‌ها اشاره می‌شود که در زندگی امروز کاربرد بسیار دارد.

آبرو یافتن: عزت یافتن، کسب شرف کردن

برو پیش فغفور چینی بگو
که نزدیک ما یافتی آبرو (ب ۱۶۴۲، ج ۷)

آبرو پُرچین داشتن (کردن): خشمگین بودن

سوی حجره‌ی خویش رفت آرزوی

زمهمان بیگانه پُرچین بُروی (ب ۹۳۶، ج ۷)

از چشم خون باریدن: سخت خشمگین بودن

چو بهرام زان کاخ آمد برون

تو گفתי بیارید از چشم خون (ب ۱۴۴۴، ج ۸)

از موباریکتر: ظریف، شکننده، حساس

جهان از شب تیره تاریکتر

دلی باید از موی باریکتر (ب ۲۸۹۴، ج ۸)

باد در دست: دست خالی

که بختش پس پشت او برنشست

ازین تاختن باد ماند به دست (ب ۳۰۹، ج ۷)

بددل شدن: بدگمان شدن

زگفتار، بد شد دل کیقباد

زرنجش به دل برنکرد ایچ یاد (ب ۴۲، ج ۸)

بد زبان: عیب گو، ناسزا گوینده

که یک چند باشد به ری مرزبان

یکی مرد بی دانش بد زبان (ب ۳۰۵۹، ج ۹)

برسر زدن: سخت آزدن

به جای کسی گر تو نیکی کن

مزن بر سرش تا دلش نشکنی (ب ۹، ج ۸)

به خاک رفتن: مردن

سپر دم ترا جای و رفتم به خاک

سپر دم روان را به یزدان پاک (ب ۳۸۲، ج ۶)

به دست گرفتن: اداره کردن

بیامد به تختِ کیان برنشست

گرفت این جهانِ جهان را به دست (ب ۲، ج ۹)

پشت گرم به کسی بودن: از حمایت کسی برخوردار بودن

همیشه تن و جانَت پُر شرم باد

دلت شاد و پشتت به ما گرم باد (ب ۲۱۲۲، ج ۸)

ترّ و خشک: همه چیز، همه کس

اگر بیخِ حنظل بُود ترّ و خشک

نشاید که بار آورد شاخِ مشک (ب ۷۵۵، ج ۸)

تندی کردن: عصبانی شدن، خشم گرفتن

ستونِ خرد، بردباری بُود

چو تندی کند تن به خواری بُود (ب ۱۷، ج ۸)

جان به سر آمدن: جان به لب آمدن، به حال مرگ افتادن

بیاید مرا از بدش جان به سر

نه تن مائند ایدر، نه بوم و نه بر (ب ۶۱۶، ج ۹)

چشم رسان بودن: نظر بد داشتن، چشم زخم زدن

هر آن کس که او راه دارد نگاه

بخسید برین گاه ایمن ز شاه

دگر هر که یازد به چیز کسان

بُود چشم ما سوی آن کس رسان (ب ۳۷۷-۳۷۷، ج ۹)

چشم روشن کردن: شادمان کردن، خوشحال نمودن

به فرمان ما چشم روشن کنید

خرد را به تن بر چو جوشن کنید (ب ۱۴، ج ۷)

خاک بر سر بیختن (ریختن): عزاداری کردن

همه خاک بر سر همی بیختند

زمزگان همی خون دل ریختند (ب ۱۸۱۷، ج ۷)

خاک پای کسی بودن: مطیع و فرمان بردار بودن

همه سربه سر خاک پای توایم

به دانش همه رهنمای توایم (ب ۷۳، ج ۷)

خون دل: رنج و اندوه و غصه‌ی بسیار

چنان بچه‌ی شیر بودی درست

که از خون دل دایگانش بشت (ب ۲۳۳۱، ج ۷)

در مشت داشتن: در اختیار داشتن

چو او سی و شش پادشاه را بکشت

نگر تا چه دارد زگیتی به مشت (ب ۱۹۰۱، ج ۷)

دست نشستن: دست کشیدن و قطع امید کردن

بدین دار چشم و بدان دار گوش

که اوی است دارنده‌ی جان و هوش

هر آن پادشاه کو جز این راه جست

ز نیکیش باید دل و دست شست (ب ۶۳۸-۶۳۷، ج ۷)

دل کسی را شکستن: او را بسیار رنجاندن، آزردن، ناامید و ناکام کردن

به جای کسی گر تو نیکی کنی

مزن برسرش تا دلش نشکنی (ب ۹، ج ۸)

دریک چشم بر هم زدن: در کوتاهترین زمان، یک لحظه، یک آن

چو نامه بدین گونه باشد بدوی

چو من دشمن و لشکری جنگ جوی

نمانم که بر هم زند نیز چشم

نگویم سخن پیش او جز به خشم (ب ۷۲-۷۱، ج ۷)

دورو: آن که ظاهر و باطن او تفاوت دارد، منافق

همه مرزِ هیتال آهرمَند

دورویند و این مرز را دشمنند (ب ۱۸۴۴، ج ۸)

رخت بستن: بار سفر بستن و رفتن، کوچ کردن

سپارم تو را پادشاهی و تخت

چو بهتر شوی ما ببندیم رخت (ب ۳۳۵، ج ۶)

روز برگشتن: بدبخت و تیره روز شدن

فراوان ز ایرانیان کشته شد

جهان گیر را روز برگشته شد (ب ۱۷۶، ج ۶)

زبان نگاه داشتن: خاموشی گزیدن

بدیشان چنین گفت هر کاو ز راه

بگردد، ندارد زبان را نگاه

به خوبی مر او را به راه آورید

کزین بگذرد بند و چاه آورید (ب ۳۱۲۶-۳۱۲۵، ج ۹)

سبک سر: ابله، نادان

شکیبایی از مهر نامی تر است

سبک سر بُود هر که او کهتر است (ب ۱۷۹۶، ج ۷)

سخن به روی گفتن: بی پروا و بی پرده سخن گفتن

نباید سخن هیچ گفتن به روی

چه روی آید اندر زنی چاره جوی (ب۵۶۷، ج ۹)

سر افکنده: شرمسار، خجل

کسی کو جوان بود تاجی به دست

بَرِ قیصر آمد سرافکنده پست (ب۱۷۱۳، ج ۷)

سر خاراندن: تعلل ورزیدن، بهانه و توقف نمودن، فرصت را از دست دادن

بشد پیشِ خاتون، دوان، کدخدای

که دانا پزشکی نو آمد به جای

بدو گفت شادان زی و نوش خور

بیارش مخار اندرین کار سر (ب۲۵۴۸-۲۵۴۷، ج ۹)

شادکامی دشمن: خواری و نگون بختی آن کس

جهان جوی اگر کشته گردد به نام

به از زنده، دشمن بدو شادکام (ب۳۱۸۵، ج ۸)

فروختن جان: مردن و خویشتن را به کشتن دادن

وگر هیچ درویش خسپد به بیم

همی جان فروشی به زَرّ و به سیم (ب۳۳۵، ج ۷)

کسی را سپر کردن: او را مانع و حایل در برابر خطر کردن

سپر کن کیان را همه پیش بوم

چو خواهی که لشکر نیاید به روم (ب۱۷۳۹، ج ۷)

گردن کشیدن: سرپیچی کردن، نافرمانی کردن

کنون خواب را پاسخ آمد پدید

ز ما بخت گرددن بخواهد کشید (ب ۳۷۱، ج ۹)

گرم و سرد از گیتی دیدن: تجربه اندوختن، محنت و راحت روزگار دیدن

اگر خود نزادی خردمند مرد

ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد (ب ۲۳، ج ۷)

لب گزیدن: اظهار تأسف نمودن، افسوس و ندامت بردن

از آن شاه ایران فراوان ژکید

برآشفت، وز روزبه لب گزید (ب ۱۲۴۰، ج ۷)

لب به انگشت بر زدن: سکوت احترام آمیز داشتن

به شبگیر نزدیک خاقان شدی

دولب را به انگشت خود برزدی

بر آن سان که کهتر کند آفرین

بر آن نام بردار سالارچین (ب ۲۲۱۷-۲۲۱۶، ج ۹)

موشکافتن: دقت بسیار داشتن در کارها

همی موشکافی به پیکان تیر

همی آب گردد ز داد توشیر (ب ۶۸۰، ج ۷)

یک مشت: تعداد یا مقداری اندک و بی اهمیت

که گفتید ما را ز کسرا چه باک

چه ایران بر ما چه یک مشت خاک (ب ۳۳۸، ج ۸)

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی از کنایاتی که در شاهنامه به کار رفته مخصوص این

اثر عظیم است که در دیگر آثار منظوم و منثور حماسی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد که به

مواردی چند اشاره می‌شود:

آزادگان: ایرانیان

یکی رازدارست بالوی نیز

که نفروشد آزادگان را به چیز (ب ۱۵۲۳، ج ۹)

اسب افکن: دلاور، توانا و چیره دست

نگه کرد گآزر سواری تمام

عنان پیچ و اسب افکن و نیک نام (ب ۹۹، ج ۶)

بازار ننگ و نبرد: جهان

همان نیز یار گنهکار مرد

نباشی به بازار ننگ و نبرد (ب ۴۰۵۱، ج ۸)

برکشیدن کوس: رهسپار شدن

وز آن جایگه، برکشیدند کوس

زبُست و نشابور، شد تا به توس (ب ۴۲۲، ج ۹)

پاشنه خیز کردن باره: برانگیختن و برجهاندن اسب

دل روشن راد را تیز کرد

مر آن باره را پاشنه خیز کرد (ب ۱۵۴۴، ج ۹)

جستن ناله‌ی بوق: فرمان روایی

نجویی همی ناله‌ی بوق را

بسند آمدت بند صندوق را (ب ۱۸۷۷، ج ۷)

جفت بودن با دخمه‌ی تنگ: مردن، نابود شدن

چو گفتند با رستم ایرانیان

که هستی تو زیبای تختِ کیان

یکی بانگ بر زد به آن کس که گفت

که با دخمه‌ی تنگ باشی دجفت (ب ۱۶۲۲-۱۶۲۱، ج ۸)

خامه کردن از خنجر: سریع و تند نامه نوشتن

به خاقان چینی یکی نامه کرد

تو گفتی که از خنجرش خامه کرد (ب ۲۳۹۷، ج ۹)

دُژ آگاه: دژخیم

دگر شب، چو برزد سر از کوه ماه

به زندان، دژ آگاه کردش تباه (ب ۲۲۲، ج ۸)

دست کش: نجیب و اصیل

چو بهرام برخاست از خوابِ خوش

بشد نزد آن باره‌ی دست کش (ب ۱۲۷۱، ج ۷)

دشت سواران نیزه گزار: سرزمین اعراب

از این پس بیاید یکی نامدار

زدشت سواران نیزه گزار (ب ۱۷۹، ج ۷)

دهقان: ایرانی

چو این داستان بشنوی یادگیر

زگفتار گوینده دهقان پیر (ب ۱۵۶۶، ج ۸)

رَمه شدن: گرد آمدن

بزرگان و اختر شناسان همه

تو گویی به هندوستان شد رَمه (ب ۴۳۰، ج ۷)

روز ننگ و نبرد: روز جنگ، روز کوشش

به دستور گفت ای جهان دیده مرد

(ب۷۲۵، ج ۹) فراز آمد آن روز ننگ و نبرد

روی سندان کردن: به درشتی و سختی رفتار کردن

بفرمود تا روی سندان کنند

(ب۳۴۹۹، ج ۸) به داننده بر کاخ زندان کنند

عنان از رکیب ندیدن: به تندی اسب تاختن

من اسب آن گزینم که اندر نشیب

(ب۱۳۲، ج ۷) بتازم، نبینم عنان از رکیب

فرو ریختن سلیح سواران: درماندن در نبرد و شکست آوردن

کجا گفت کز بنده بگریختی

(ب۱۷۱۴، ج ۹) سلیح سواران، فرو ریختی

کوس بر پیل بستن: آماده‌ی پیکار شدن

همه کوس بستند بر پشت پیل

(ب۱۶۱۲، ج ۹) زمین شد به کردار دریای نیل

گران شدن رکیب: تاختن

رکیبش گران شد؛ سبک شد عنان

(ب۲۹۸، ج ۷) به گردن برآورد رخشان سنان

گرز پرخاش دیده: گریزی که در میدان‌های جنگ به کار برده شده

سپه را بیاراست و خود برنشست

(ب۷۹۷، ج ۸) یکی گرز پرخاش دیده به دست

مرز دهقان: ایران زمین

کنون، داغ دل، نزد خاقان شویم

(ب۳۰۹، ج ۹) ز تازی سوی مرز دهقان شویم

ننگ و نبرد: جنگ و پیکار

دگر گفت کاندر خردمند مرد

هنر چیست هنگامِ ننگ و نبرد (ب ۱۱۵۱، ج ۸)

نیکی دهش: خداوند

تو ناپاکی و دشمن ایزدی

نبینی، زنیکی دهش، جز بدی (ب ۲۸۵، ج ۹)

یادگیر: دانا و با تجربه

سکندر چو بشنید از یادگیر

بفرمود تا پیش او شد دبیر (ب ۶۸۸، ج ۷)

نتیجه:

همه‌ی ما هنگامی که از اهمّیت شاهنامه سخن به میان می‌آید، در این نظر اتفاق داریم که شاهنامه یکی از مفاخر ما و تجلّی روح ملی ایران است، اما نباید تصور کرد که همه‌ی ارزش و اهمّیت شاهنامه تنها به علّت موضوع آن است که حماسه‌ی ملی است؛ بلکه باید دانست که وسعت خیال فردوسی و عمق اندیشه‌های او و قدرت او در هنر شاعری، چیره دستی او در دقایق داستان سرایی، توانایی او در آفرینش معانی لطیف در زمینه‌های گوناگون از حکمت و اخلاق و تغزل و وصف طبیعت، او را بزرگترین شاعر کرده است. علاوه بر این فردوسی در شاهنامه تصویر را وسیله‌ی قرار می‌دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی. از این روی تنوع تصاویر شاهنامه، در صور گوناگون خیال، جلوه‌گر می‌شود. یکی از این صورت‌های خیال کنایه است که از دیر باز اهل ادب و منتقدان به اهمّیت آن در اسلوب بیان توجه داشته‌اند و از زمینه‌های غنای زبان فارسی شکل‌گیری و تکثر تعبیراتی است که در معنی غیر حقیقی خود به کار می‌رود.

با این که تعداد واژه‌هایی که در زبان وجود دارد و از نظر علوم بلاغی کاربرد حقیقی دارند نسبت به اشیای دنیای خارج بسیار اندک است ولی بشر با اختراع زبان کنایی توانسته است این کمبود را جبران کند. به علت فراوان بودن کنایه در زبان و به خصوص با توجه به این که تحوّل جوامع در عصر ارتباطات شتاب گرفته و از آن جا که زبان آئینه‌ای است که صورت جوامع را نشان می‌دهد، دگرگونی در زبان هم شتاب ناک شده است و در این میان کنایاتی فراموش می‌شوند و یا کنایاتی جدید ساخته می‌شوند.

بسیاری از کنایه‌ها که در زمان قدیم استعمال داشته‌اند امروز دیگر به کار نمی‌روند و بسیاری دیگر هم از دیرباز در پهنه‌ی ادب فارسی به کار می‌رفته و امروز نیز هم چنان در زبان و ادبیات کاربرد دارند. از سوی دیگر کنایه‌های فارسی ساختار دستوری متفاوتی نیز دارند گاهی در یک واژه‌ی ساده، اسم یا صفت آشکار می‌شوند، گاهی در یک واژه‌ی مرکب و گاه نیز به شکل ترکیب‌های وصفی و اضافی ظاهر می‌شوند

با نگرش به واژگانی که کنایه را می‌سازند دریافت می‌شود که بسیاری مفاهیم کنایی با واژگانی ساخته می‌شود که نوعی رابطه بین مفهوم و واژه دارد. بعضی از کنایه‌ها نیز حوزه‌ی معنایی وسیع تری دارند، یعنی به بیش از یک مفهوم دلالت می‌کنند و بر اساس قراین در جمله معنی خاص خود را دارند.

در بررسی کنایات بخش تاریخی شاهنامه حدود هزار و دویست کنایه استخراج کرده‌ایم، البته این تعداد کنایه به غیر از کنایات تکراری و کنایاتی است که زیاد جنبه‌ی هنری نداشته‌اند، به نظر می‌رسد کاربرد کنایه در شاهنامه نسبت به دیگر صورخیال (تشبیه، مجاز، استعاره) بیشتر است. بیشتر این کنایات از نوع کنایه‌ی فعلی از گونه‌ی ایما است که رایج‌ترین نوع کنایه است که در زبان امروز هم کاربرد دارد

منابع

۱. انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن، تهران: انتشارات سخن، جلد اول.
۲. _____، _____، _____، _____، _____: _____، جلد دوم.
۳. برومند، پوران‌دخت. (۱۳۸۰). فرهنگ آرایه‌های ادبی (بیان) در شاهنامه، تهران: نشر دیگر.
۴. بغدادی، عبدالقادر. (۱۳۸۲)، لغت شاهنامه، توفیق سبحانی، علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. تبریزی، محمد بن خلف. (۱۳۶۲)، برهان قاطع، تعلیقات دکتر محمد معین، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۶. حمیدیان، سعید. (۱۳۸۴)، شاهنامه‌ی فردوسی: متن انتقادی از روی چاپ مسکو، تهران: نشره قطره، مجلد سوم (جلدهای ششم و هفتم چاپ مسکو).
۷. _____، _____، _____: _____،
مجلد چهارم (جلدهای هشتم و نهم چاپ مسکو).
۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۷)، لغت نامه، تهران: مؤسسه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا.
۹. زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲)، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران: انتشارات علمی.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶)، صورخیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات آگاه.
۱۱. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴)، بیان و معانی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۲. صفا، ذبیح ا... (۱۳۶۹)، حماسه سرایی در ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۳. کزّازی، میر جلال الدّین. (۱۳۶۸) زیبایی شناسی سخن پارسی (بیان)، تهران: نشر مرکز.
۱۴. _____، _____: _____، (۱۳۸۴)، نامه‌ی باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه‌ی فردوسی)، تهران: سمت، جلد ششم.
۱۵. _____، _____: _____، (۱۳۸۵)،
جلد هفتم.

۱۶. -----، (۱۳۸۶). -----، -----،

جلد هشتم.

۱۷. -----، (۱۳۸۷). -----، -----،

جلد نهم.

۱۸. معین، محمد. (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، تهران انتشارات امیرکبیر، ۶جلدی.

۱۹. همایی، جلال الدین. (۱۳۷۸)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: نشر هما.

